

نقد و بررسی دیدگاه ابن تیمیه در موضوع توسل به ارواح اولیا

محمدعلی ایزدی*

عزالدین رضانژاد**

چکیده

توسل به معنای واسطه قرار دادن شیء ای، عملی و یا شخصی در پیشگاه خداوند، با هدف تقرب به حضرت حق، دارای اقسامی است. ابن تیمیه ضمن پذیرش برخی از اقسام آن، توسل به ارواح اولیا را بدعت، شرک و غیرمشروع دانسته، و متوسلین به ارواح را محدودالدم معرفی می‌کند. ایشان، چون ازیکسو در حوزه کشف معارف دین، نقل‌گرای افراطی، و در حوزه معنی‌شناسی، ظاهرگرا هستند، و برای صحابه، تابعین و تابعین تابعین مرجعیت علمی قائلند، و از سوی دیگر برداشت نادرستی از مفهوم «توحید، شرک و عبادت» دارند، و به پیش‌فرض‌های سایر مسلمان‌ها توجه ندارند، از این رو برخلاف اکثریت مسلمان‌ها توسل به ارواح را غیرمشروع می‌دانند. در مقاله پیش‌رو با استفاده از روش اسنادی، تحلیلی به بررسی دیدگاه ایشان پرداخته شده، و براساس کاوش‌های صورت گرفته در منابع معتبر اهل سنت و شیعه مشروعیت توسل به ارواح اولیا ثابت شده است.

واژگان کلیدی

ابن تیمیه، استغاثه، استمداد، ارواح اولیا، توسل.

m.izadi@basu.ac.ir
ezzoddinrzanejdd39@yahoo.com
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱/۲۸

*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه بوعلی سینا همدان. (نویسنده مسئول).
**. دانشیار جامعه المصطفیٰ ﷺ العالمیه.
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۲۵

طرح مسئله

توسل در لغت، مصدر باب تَفَعَّلَ به معنای وسیله قرار دادن شیء یا شخص برای رسیدن به مطلوب است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱ / ۷۲) و به حسب مفهوم لغوی، مسئله‌ای متداول در زندگی روزمره افراد است. توسل پیر ناتوان به انسان جوان، برای عبور از خیابان و توسل به شخصیت محترم برای حل اختلاف میان افراد، از جمله مواردی هستند که همه عقلا آن را تحسین و بر آن صحه می‌گذارند. در اصطلاح، به معنای واسطه قرار دادن شیء، عملی و یا شخصی در پیشگاه خداوند، با هدف تقرب به حضرت حق است. قرآن با تأکید بر موضوع «توسل» برای تقرب به خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ ای مؤمنان از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید و برای تقرب به او وسیله‌ای بجویید و در راه خدا جهاد کنید، باشد که رستگار شوید». (مانده / ۳۵) آیه شریفه به روشنی دلالت می‌کند، بر اینکه تقرب به خدا در گرو وسیله یا وسایلی است، که در پرتو آنها قرب معنوی به دست می‌آید. (سبحانی، ۱۳۹۳: ۳۲) بر این اساس، توسل به ارواح اولیا، به معنای وسیله قرار دادن ارواح آنها در پیشگاه خداوند، با هدف تقرب می‌باشد.

وسیله‌ای که موجب قرب معنوی انسان به خدا می‌شود، مصادیق فراوانی دارد و امیرالمؤمنین علیه السلام به برخی از آنها اشاره فرموده است: «بهترین وسیله‌ای که مردم به وسیله آن به خدا تقرب می‌جویند: ایمان به خدا و پیامبر، جهاد در راه خدا، به پاداشتن نماز، پرداخت زکات، روزه ماه رمضان، حج، صلّه رحم، صدقه پنهانی و آشکار و کارهای نیک است». (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰ / ۱۶۳). علاوه بر موارد مذکور، توسل مصادیق دیگری نیز دارد:

۱. توسل به ذات، اسماء و صفات الهی: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا؛ خدا دارای نام‌های نیکی است، او را به آنها بخوانید». (اعراف / ۱۸۰)

۲. توسل به قرآن. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اقرأوا القرآن واسألوا الله تبارک و تعالی به قبل ان یجی قوم یسالون به الناس؛ قرآن را بخوانید و به وسیله آن از خدا درخواست کنید، پیش از آنکه گروهی بیایند و به وسیله قرآن از مردم چیزی بخواهند». (ابن حنبل، بی تا: ۴ / ۴۴۵؛ متقی هندی، ۱۳۹۹: ۱ / ۶۰۸)

۳. توسل به اعمال صالح: «الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا أَمَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ؛ کسانی که می‌گویند: پروردگارا، ایمان آوردیم، پس گناهان ما را بیامرز و ما را از عذاب آتش نگاه‌دار». در آیه شریفه به عمل صالح با جمله «رَبَّنَا إِنَّا أَمَّا» و به درخواست حاجت با جمله «فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» اشاره شده است. درخواست آمرزش گناهان و مصونیت از عذاب بعد از عمل نیک، در حقیقت توسل محسوب می‌شود. چنان‌که در آیه شریفه ۱۲۸ - ۱۲۷ سوره بقره نیز حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام ساختن خانه خدا را که عمل صالح است، وسیله تقرب به خدا قرار داده و به برکت این عمل صالح از خداوند طلب حاجت کرده‌اند. یعنی درخواست «آمرزش گناه و مصونیت از آتش دوزخ» در حقیقت بعد از توسل به ایمان قرار گرفته است. همان‌گونه که اصحاب غار نیز جهت رهایی، به اعمال صالحشان متوسل شدند. (بخاری، ۱۴۳۲: ۳ / ۱۲۱۲)

۴. توسل به دعای برادر مؤمن. عبدالله بن عمرو عاص می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم: «هرگاه صدای مؤذن را شنیدید، همان را تکرار کنید، سپس بر من درود بفرستید، هر کس بر من درود بفرستد، خداوند ده برابر پاداش می‌دهد، آنگاه برای «من» از خدا وسیله بطلبید». (نیشابوری، ۱۴۱۷: ۲ / ۱۵۱۱).

۵. توسل به اولیای الهی، که دارای اقسام مختلفی است. الف) توسل به ذات اولیا عند الحضور، عند الغیاب و در برزخ. ب) توسل به دعای اولیا عند الحضور، عند الغیاب و در برزخ. ج) توسل به مقام و منزلت اولیا عند الحضور، عند الغیاب و در برزخ. نظر به اینکه توسل به ارواح، محل نزاع ابن تیمیه و به تبع آن وهابیت، با سایر مسلمان‌ها می‌باشد، از این رو تشریح حکم این نوع توسلات، ضرورت بیشتری دارد، و سؤالات مطرح عبارت است از: ۱. آیا توسل به ارواح اولیا مشروع و با توحید سازگار است؟ ۲. دلایل ابن تیمیه در مورد مشروع نبودن توسل به ارواح چیست؟ به نظر می‌رسد، مبانی خاص معرفتی ابن تیمیه، عدم توجه به پیش‌فرض‌های سایر مسلمان‌ها برای پذیرش توسل به ارواح، و برداشت نادرست ایشان از مسئله «عبادت، توحید و شرک» سبب شده است، تا برخلاف اکثریت مسلمان‌ها حکم به عدم مشروعیت توسل به ارواح اولیا بدهند. در این پژوهش، با استفاده از روش توصیفی، تحلیلی دلایل ایشان مورد نقد و بررسی قرار گرفته، تا مشخص گردد که مشکل اصلی ایشان خلط مباحث علمی با یکدیگر است.

موضوع «توسل به ارواح اولیا» به صورت پراکنده در آثار فراوانی از جمله: کتاب‌های «الوهابیة فی المیزان»، «تبرک، توسل، بدعت»، «توسل یا استمداد» آثار استاد جعفر سبحانی و کتاب «دعا و توسل» اثر سید حسن طاهری خرم‌آبادی مطرح شده است. پژوهش پیش‌رو ضمن توجه به آثار موجود با ژرفنگری و بررسی جامع در آثار ابن تیمیه به‌عنوان تئورسین اصلی تفکرات سلفی وهابی به نقد دیدگاه ایشان پرداخته است.

اقسام توسل از نظر ابن تیمیه

از لابه‌لای سخنان ابن تیمیه می‌توان انواع توسل را استخراج و حکم هر کدام را به‌دست آورد. برای نتیجه‌گیری مطلوب، ابتدا به اقسام توسل اشاره و در ادامه به نقد نظریه نامبرده می‌پردازیم.

الف) توسل مشروع: یعنی توسلی که مجاز است و بدعت و شرک محسوب نمی‌شود. این نوع توسل دارای انواعی است:

۱. توسل به ذات، اسما و صفات الهی؛ (ابن تیمیه، ۱۴۲۱: ۱ / ۱۸۶)

۲. توسل به اعمال صالح؛ (همان: ۱۸۰ - ۱۷۵؛ همو، ۱۹۹۲: ۵۶)

۳. توسل به دعای اولیا در زمان حیات و عند الحضور؛ (همو، ۱۴۲۴: ۳۸؛ همو، ۱۴۲۱: ۱ / ۱۷۶)

۴. توسل به محبت پیامبر و اولیا. (همان: ۲۳۵ - ۱۳۶؛ همو، ۱۹۹۲: ۵۸)

ب) توسل ممنوع: یعنی توسلی که مشروع نیست و بدعت و شرک محسوب می‌شود.

۱. **توسل به ذات اولیا.** یعنی انسان مؤمن برای برآورده شدن حاجتش، از پیامبر و یا ولی خداوند طلب حاجت کند، از او شفای فرزند و یا پیروزی بر دشمن را بخواهد. این نوع توسل، دارای تقسیماتی است: ۱. توسل به ذات در امور عادی.

۲. توسل به ذات در امور خارق‌العاده. تقسیم‌بندی دوم: ۱. توسل به ذات در حیات دنیوی و عند الحضور. ۲. توسل به ذات در حیات دنیوی و عند الغیاب. ۳. توسل به ذات در حیات برزخی. ابن تیمیه، توسل به ذات در حیات دنیوی و عند الحضور نسبت

به امور عادی را جایز می‌داند، اما توسل به ذات در بقیه اقسام را بدعت و شرک معرفی می‌کند. (همو، ۱۴۲۴: ۳۶ - ۳۳)

۲. **توسل به دعای اولیا.** یعنی درخواست دعا از ولی خداوند در پیشگاه پروردگار، همانند توسل فرزندان یعقوب علیه السلام به

پدر: «يَا أَبَا أَسْتَفْغِرُ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كَنَّا حَاطِئِينَ؛ پدر جان برای گناهان ما آمرزش بخواه، که ما خطاکار بوده‌ایم». (یوسف / ۹۷)

یعقوب هم تقاضای فرزندان را پذیرفت و گفت: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛ به‌زودی از پرودگارم برای شما آمرزش خواهم خواست، که بی‌تردید او آمرزنده مهربان است». (یوسف / ۹۸)

توسل به دعای اولیا انواعی دارد: ۱. درخواست دعا از ولی خداوند در زمان حیات و عند الحضور. ۲. درخواست دعا از

ولی خداوند در زمان حیات و عند الغیاب. ۳. درخواست دعا از ولی خداوند در برزخ. از نظر ابن تیمیه توسل به دعای اولیا، اگر در زمان حیات و در حضور ولی خداوند باشد، جایز است؛ اما اگر در غیاب و یا وفات ولی خدا باشد، به این صورت که فردی در منزل و یا در نزد قبر ولی خداوند از ایشان تقاضا کند، که برای او دعا و از خداوند برای او حاجتی را بخواهد، بدعت و

شرک است. (همان: ۳۸؛ همو، ۱۹۹۲: ۳۵ - ۲۰؛ همو، ۱۴۲۱: ۱ / ۲۶۰ - ۱۵۴)

۳. **توسل به جاه و مقام اولیا.** یعنی خداوند را به آبرو و منزلت اولیا بخوانیم، منتهی گاهی مقام و منزلت پیامبر و یا یکی از اولیاء

را هنگام درخواست حاجت از خداوند، واسطه قرار می‌دهیم؛ مانند: خدایا به مقام و حرمت پیامبر توسل می‌جویم، تا حاجت مرا برآورده کنی، و یا خداوند را به حق محمد و آل محمد علیهم السلام قسم می‌دهیم؛ مانند: خدایا، تو را به حق محمد و آل محمد علیهم السلام قسم می‌دهم،

که حاجت مرا برآورده نمایی. این نوع توسل نیز، همانند دو مورد قبلی دارای انواعی است: ۱. توسل به جاه و مقام اولیا در زمان حیات و عند الحضور. ۲. توسل به جاه و مقام اولیا در زمان حیات و عند الغیاب. ۳. توسل به جاه و مقام اولیا در برزخ. ابن تیمیه این

نوع توسل را به‌طور مطلق ممنوع، بدعت و حرام معرفی می‌کند. (همو، ۱۴۲۴: ۴۴؛ همو، ۱۴۲۶: ۱۷۲)

جمع‌بندی نظر ابن تیمیه

۱. توسل به ذات اولیا در حیات دنیوی و عند الحضور در امور عادی جایز، اما در امور خارق‌العاده به‌طور مطلق شرک و بدعت است.

۲. توسل به دعای اولیا در زمان حیات و عند الحضور مشروع، ولی عند الغیاب و در برزخ بدعت و شرک است.
۳. توسل به جاه و منزلت اولیا به طور مطلق، در زمان حیات، عند الحضور و عند الغیاب و در برزخ ممنوع است.
- با این بیان، توسل به ارواح اولیا عبارت است از: توسل به ذات اولیا، توسل به دعای اولیا و توسل به مقام و منزلت اولیا در برزخ، که این تیمیه هر سه قسم را ممنوع، بدعت و شرک معرفی می‌کند.

نقد و بررسی دلایل ابن تیمیه در مورد ممنوعیت توسل به ذات اولیاء

ایشان توسل به ذات در حیات دنیوی و در حضور ولی خداوند، نسبت به امور عادی را جایز می‌شمارند، اما توسل به ذات در امور خارق‌العاده را به طور مطلق، شرک می‌دانند و معتقدند در کارهای عادی حاجت خواستن از دیگری جایز است، چون کار خدایی نیست، اما حاجت خواستن در امور خارق‌العاده همانند: زنده کردن میت، شفای کور مادرزاد، شرک است؛ چون این امور از کارهای الهی هستند، و از غیر خداوند بر نمی‌آید. «اگر مطلوب، از مسائلی باشد که هیچ‌کسی غیر از خداوند، توانایی انجام آن را ندارد، مانند: شفای بیمار، ادای قرض و پیروزی بر دشمن، درخواست چنین مطلوبی از غیر خداوند، چه ملک باشد و چه نبی، چه زنده باشد و چه مرده، شرک، و سؤال‌کننده مشرک است و شرک او از جنس شرک کسی است که ملائکه و تمثال‌ها را معبود خود قرار داده است، اما اگر مطلوب از اموری است که بنده خدا هم بر آن قدرت دارد، درخواست آن از غیر خدا جایز است». (ابن تیمیه، ۱۴۲۴: ۳۳) در جایی دیگر درخواست امور خارق‌العاده از غیر خدا را شرک آشکار و درخواست‌کننده را مهدورالدم معرفی می‌کند: «هرکس سر قبر پیامبر یا فرد صالحی بیاید و از او حاجت بخواهد، و در شفای مریض یا پرداخت قرض و مانند آن ... یاری بطلبد، این عمل شرک آشکار است، و واجب است از صاحب این عمل خواسته شود که توبه کند، اگر توبه کرد، عفو می‌شود و گرنه کشته خواهد شد». (همان: ۳۶) ایشان برای اثبات بدعت و شرک بودن توسل به ذات، دلایلی را مطرح کرده است:

دلیل اول: طلب حاجت در امور خارق‌العاده، در زمره افعال الهی است، از این رو درخواست این نوع حوائج از ذات اولیا شرک محسوب می‌شود. (همان: ۳۳)

پاسخ: براساس توحید افعالی، یگانه فاعل مستقل در عالم، خداوند است، و هیچ موجود دیگری در انجام افعال مستقل نیست، و هیچ فعلی بدون اراده و مشیت خداوند در عالم واقع نمی‌شود. (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۳۲۶؛ حسینی تهرانی، ۱۴۲۶: ۵ / ۵۷؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۵۷) به عبارت دیگر، ماسوی‌الله همه ممکن‌الوجود هستند و هر ممکن‌الوجودی در ذات و در آثار ذاتش وابسته به واجب‌الوجود است؛ به همین دلیل، استقلال از واجب‌الوجود محال عقلی است. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۰ / ۳۱۱) بر این اساس، معیار کارهای خدایی و غیرخدایی، عادی و غیرعادی بودن نیست، (آن‌گونه که ابن تیمیه تصور کرده است) بلکه ملاک کارهای خدایی و غیرخدایی، استقلال و عدم استقلال است. از این رو بهتر است بگوییم: موجودی که در کارهایش مستقل است، و در انجام امور نیازی به غیر ندارد، کارش الهی است؛ اما هر موجودی که در اموراتش محتاج به غیر باشد، کارش غیرخدایی است، حال می‌خواهد این کار طبیعی باشد یا غیرطبیعی. در نتیجه، فرقی بین حاجت خواستن از غیر خدا، در امور عادی و خارق‌العاده نیست. اگر ولی خدا را مستقل در فعلیت و بی‌نیاز از خداوند بدانیم و با این اعتقاد از او حاجت بخواهیم، این شرک در خالقیت و یا ربوبیت خواهد بود، اما اگر او را وابسته به خداوند بدانیم، هرگز شرک نخواهد بود.

پس مانعی ندارد، که از یک سو خداوند به اولیا خود، قدرت انجام کارهای خارق‌العاده را که از قدرت بشر عادی خارج است، عنایت نماید: «وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِدْخُلُجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي؛ و تو (عیسی) به اذن من نابینایان مادرزاد و پیس را شفا می‌دادی و مردگان را زنده (از گور) بیرون می‌آوردی». (مائده / ۱۱۰) و در آیه دیگری از لسان عیسی ﷺ می‌فرماید: «وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ؛ من با اذن خداوند کور مادرزاد و انسان مبتلا به بیماری پسی را شفا می‌دهم و مرده‌ها را زنده می‌کنم»؛ (آل عمران / ۴۹) اکنون اگر انجام امور خارق‌العاده کار خدایی محسوب شود و از توانایی انسان خارج باشد، (آن‌گونه که ابن تیمیه ادعا می‌کند) نباید خداوند به عیسی ﷺ اجازه امور خارق‌العاده را می‌داد، و نباید عیسی ﷺ کارهای خارق‌العاده مذکور در آیه را انجام می‌داد!

ازسوی دیگر منعی ندارد که انسان نیز، از ذات اولیا طلب حاجت نماید، کما اینکه بنی اسرائیل از موسی علیه السلام آب طلب نمودند تا از طریق خرق عادت (نه از مجرای طبیعی) آنها را سیراب کند: «وَأَوْخَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ؛ وقتی که قوم موسی از او طلب آب کردند، به موسی وحی کردیم که با عصای خود به صخره‌ها بزنی». (اعراف / ۱۶۰) اگر مطالبه و توسل به ذات انبیا شرک باشد، نباید خداوند تقاضای بنی اسرائیل را برآورده می‌کرد، و اگر تقاضا از ذات افراد شرک باشد، نباید حضرت سلیمان علیه السلام از حاضران در مجلس درخواست کند که تخت بلقیس را به صورت خارق العاده حاضر کنند: «قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ؛ کدامیک از شما تخت او را پیش از آنکه به حضور من با حالت تسلیم وارد شوند، حاضر می‌کند؟». (نمل / ۳۸)

دلیل دوم: «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ...؛ آگاه باشید، عبادت و دین خالص از آن خداست و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند (و می‌گویند): ما آنها را عبادت نمی‌کنیم، مگر به‌خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند». (زمر / ۳) ابن تیمیه با استناد به آیه مذکور می‌گوید: «توسل به ذات اولیا شرک است، زیرا همان‌گونه که مسلمان‌ها به اولیاء متوسل می‌شوند، وثنی‌ها نیز به بت‌هایشان توسل می‌جستند و آنها را شفیع و واسطه بین خود و خداوند قرار می‌دادند». (ابن تیمیه، ۱۴۲۴: ۳۶)

پاسخ: آیه شریفه به‌هیچ‌وجه بر حرمت توسل به ذات اولیا، دلالت نمی‌کند؛ زیرا خداوند واسطه قرار دادن بین خود و بندگان را مذمت نکرده، بلکه عبادت بت‌ها توسط مشرکین را مذمت نموده است. به‌عبارت‌دیگر، مشرکان مکّه چون تصور می‌کردند «اوئان» استقلال در امور دارند، و امور ربوبی به آنها واگذار شده است، از این جهت بت‌ها را پرستش می‌کردند و به‌همین دلیل خداوند تقرب به بت‌ها را مذمت کرده است. «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ؛ آنها را عبادت نمی‌کنیم، مگر به‌خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند.» درحالی‌که متوسلین به اولیا، فقط خداوند را فاعل مستقل می‌دانند و هیچ احدی را جز ذات الهی شایسته پرستش نمی‌دانند. بت‌پرست‌ها به‌زعم خود، ذات خداوند را بزرگ‌تر از آن می‌دانستند که عقل و فکر آدمی به آن راه یابد، به‌همین دلیل معتقد بودند هیچ‌کس نمی‌تواند عبادت خود را متوجه خداوند کند. از این رو، باید انسان‌ها با نزدیک شدن به کسانی همانند فرشتگان، اجنه و به‌طور کلی موجودات مقدس که مقربان خداوند متعال هستند، به او تقرب جویند. (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۶ / ۴۲۱) زیرا خداوند تدبیر امور عالم را به آنها واگذار نموده است و به‌همین دلیل شایسته پرستش هستند. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۷ / ۲۳۴) بنابراین خداوند در آیه شریفه مشرکین را مذمت کرده است، از این جهت که بت‌ها را مستقل و شایسته پرستش می‌دانستند، نه از این جهت که به آنها متوسل می‌شدند.

دلیل سوم: چون حدیثی مبنی بر مشروعیت توسل به ذات اولیا وجود ندارد، لذا این نوع توسل بدعت و ممنوع است. (ابن تیمیه، ۱۹۹۲: ۶۵)

پاسخ: در متون روایی اهل سنت روایات کثیری، مبنی بر جواز توسل به ذات، نقل شده است. به‌عنوان نمونه:

۱. از عثمان بن حنیف نقل شده است: «مرد ناینبایی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «أدع الله ان يعافيني؛ از خداوند بخواهید که، بیبایی را به من بازگرداند.» حضرت فرمود: اگر بخواهی دعا می‌کنم، اما اگر صبر کنی، بهتر است. عرض کرد: دعا بفرمایید. در این هنگام حضرت فرمود: وضو بگیر، دو رکعت نماز بخوان و سپس این‌گونه دعا کن: «خداوند! به‌واسطه پیامبرت که رسول رحمت است، به تو روی آورده‌ام و حاجت خود را از تو طلب می‌کنم، ای محمد صلی الله علیه و آله به‌وسیله تو به پروردگارم روی آورده‌ام تا حاجتم را برآورده نمایی، خداوند! او را شفیع من قرار بده». (ترمذی، ۱۴۰۸: ۵ / ۵۳۱؛ ابن ماجه، ۱۴۲۰: ۲ / ۱۵۷؛ ابن حنبل، بی‌تا: ۴ / ۱۳۸؛ ابن اثیر، ۱۴۱۹: ۳ / ۴۷۱) در این حدیث فرد اعمی به ذات رسول خدا صلی الله علیه و آله متوسل شده، و از ایشان طلب حاجت کرده و می‌گوید: «یا محمد! انی قد توجهتُ بک الی ربی فی حاجتی هذِهِ لِتُقَضِّيَ؛ ای محمد به شما توجه کردم و تو را وسیله قرار دادم تا حاجتم را برآورده نمایی». واژه «لِتُقَضِّيَ» یعنی توی پیامبر حاجت من را برآورده نمایی. با توجه به توسل فرد اعمی به ذات پیامبر صلی الله علیه و آله و طلب حاجت از ایشان، از این حدیث جواز و استحباب توسل به ذات استفاده می‌شود. ادعای بازگشت این حدیث توسط ایشان به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله، برخلاف ظاهر و فاقد دلیل است. (ابن تیمیه، ۱۴۱۲: ۱۸؛ همو، ۱۹۹۲: ۶۵) زیرا فرد اعمی، ذات رسول خدا را مخاطب قرار داده و از ایشان طلب حاجت می‌کند.
۲. در دوران حاکمیت خلیفه سوم (عثمان بن عفان)، مردی برای حاجتی نزد خلیفه تردد می‌کرد، اما با بی‌مهری خلیفه

روبه‌رو بود. به‌همین دلیل، آن مرد موضوع را با عثمان بن حنیف در میان گذاشت، عثمان بن حنیف به او گفت: وضو بگیر، به مسجد بیا و دو رکعت نماز بخوان و بگو: «اللهمَّ اِنِّي اسْأَلُكَ وَاَتُوَّجُّهُ اليكَ بِنَبِيِّنا مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، يا مُحَمَّدُ اِنِّي اَتُوَّجُّهُ بِكَ اِلَى رَبِّكَ اَنْ تَقْضِيَ حاجتي؛ خدایا، من از تو درخواست می‌کنم و به‌سوی تو روی می‌آورم، به‌واسطه پیامبرمان محمد ﷺ که پیامبر رحمت است، ای محمد! به‌درستی که من روی آوردم به‌وسیله تو به‌سوی خداوند که حاجت مرا برآورده سازی.» (طبرانی، ۱۴۰۶: ۹ / ۳۰؛ سمهودی، ۱۴۰۱: ۳ / ۱۳۷) طبق تعلیم عثمان بن حنیف صحابی پیامبر ﷺ، آن مرد، پیامبر را مخاطب قرار داد و از حضرت طلب حاجت کرد «اَنْ تَقْضِيَ حاجتي.» لذا این جریان نیز به‌صراحت بر جواز توسل به ذات پیامبر ﷺ، حتی بعد از رحلت آن حضرت دلالت می‌کند.

۳. منصور دوانقی از مالک بن انس سؤال کرد: آیا هنگام دعا در کنار قبر پیامبر ﷺ باید رو به قبله بایستم یا رو به‌سوی قبر پیامبر کنم؟ مالک جواب داد: چرا صورتت را از قبر برگردانی، درحالی‌که پیامبر وسیله تو و پدرت آدم در روز قیامت است. رو به قبر بایست و از پیامبر طلب شفاعت کن، تا نزد خدا برایت شفاعت کند. (سمهودی، ۱۴۰۱: ۶ / ۱۳۷) اینکه مالک بن انس به منصور دوانیقی می‌گوید: «رو به قبر پیامبر بایست و از رسول خدا ﷺ درخواست حاجت و شفاعت کن»، جواز توسل به ذات را می‌رساند.

براین‌اساس توسل به ذات اولیا به‌طور مطلق، در امور عادی و خارق‌العاده، در دوران حیات و در برزخ مشروع است، و این نوع توسل هرگز شرک محسوب نمی‌شود؛ مشروط به اینکه برای اولیای الهی هیچ‌گونه استقلالی قائل نباشیم.

نقد و بررسی دلایل ابن‌تیمیه در مورد ممنوعیت توسل به دعای اولیا در برزخ

ابن‌تیمیه برای مشروع نبودن توسل به دعای اولیا سه دلیل ارائه کرد. این دلایل ابتدا تبیین و سپس مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند.

دلیل اول: توسل به دعای اولیا در برزخ و غیابشان مشروع نیست، چون احدی از صحابه و تابعین به دعای اولیا در برزخ متوسل نشدند؛ لذا این نوع توسل بدعت و شرک است. (ابن‌تیمیه، ۱۴۲۴: ۳۸؛ همو، ۱۴۲۱: ۱ / ۱۴۹؛ همو، ۱۹۹۲: ۲۵ - ۲۰) پاسخ، اولاً: شما با صحابه و تابعین چندین قرن فاصله زمانی دارید، از این‌رو محال است که بر همه احوال، اعمال و کردار آنها احاطه داشته باشید، لذا هرگز نمی‌توانید شهادت بدهید که آنها توسل به دعای اولیا نداشتند. زیرا شهادت بر نفی مقبول نیست؛ یعنی اگر کسی مثلاً شهادت دهد که فلانی هرگز نماز نخوانده و روزه نگرفته است، مورد پذیرش واقع نمی‌شود. چون اطلاع بر نفی فعل به‌طور مطلق، ممکن نیست. (شافعی، ۱۴۲۲: ۷ / ۳۸؛ ابن‌قدامة، بی‌تا: ۹ / ۲۳۱؛ ماوردی، ۱۴۱۹: ۱۷ / ۱۱۸؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۱۳ / ۴۸۴؛ حلی، ۱۴۱۴: ۱۴ / ۷۴؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴: ۵ / ۳۰۱) اگر چنانچه گفته شود: چون هیچ نقلی مبنی بر توسل به دعای اولیا از جانب صحابه و تابعین به ما نرسیده، پس معلوم می‌شود که آنها این نوع اعمال را انجام نداده‌اند، در پاسخ گفته می‌شود: نقل نشدن این‌گونه امور، هرگز دلیل بر نفی آنها نیست. ضمن اینکه موارد زیادی از توسل به دعای اولیا در متون روایی و تاریخی وجود دارد که بیان خواهیم کرد.

ثانیاً: بر فرض پذیرش این ادعا، که سیره صحابه و تابعین، ترک توسل به دعای اولیا در برزخ و در غیابشان بوده است، ترک چنین عملی ازسوی آنها دلیل بر بدعت بودن نیست؛ زیرا ممکن است آنها عمل مباحی را ترک کرده باشند. به‌عبارت‌دیگر اگر امر واجب و یا مستحبی را بخواهیم اثبات کنیم، باید حجت شرعی از کتاب و سنت داشته باشیم، و الاً بدون حجت شرعی نمی‌توان آن عمل را واجب و یا مستحب شمرد و بدعت در دین است. یعنی عملی که در دین نبوده، بدون دلیل در دین قرار داده‌ایم. اما اگر انسان فعلی را به‌عنوان اینکه مباح است، یعنی منعی درباره آن نرسیده، انجام بدهد، برای اثبات مباح بودن آن، نیازی به ورود دلیل نیست. و نبود دلیلی بر حرمت و منع، کافی برای مباح بودن آن عمل می‌باشد. اصولاً در هر موردی که دلیل و نصی از کتاب و سنت بر حرمت عملی نرسیده، اصل اباحه و حلال بودن آن است. (شافعی، ۱۴۲۲: ۲۷؛ نووی، بی‌تا: ۱ / ۳۴۳؛ سابق، ۱۴۲۷: ۳ / ۱۸۶؛ طوسی، ۱۴۱۷: ۲ / ۷۴۱؛ کاظمی خراسانی، ۱۳۷۶: ۳ / ۳۲۸؛ ملکی اصفهانی، ۱۳۹۰: ۸۹)

ثالثاً: قول و فعل معصوم حجت شرعی است، ولی قول و فعل اصحاب حجت شرعی محسوب نمی‌شود. رابعاً: بر فرض

پذیرش اینکه، صحابه و تابعین توسل به دعای اولیا نداشته‌اند، عدم توسل آنها چه ملازمه‌ای با شرک دارد؟! شرک در صورتی خواهد بود که متوسلین برای اولیا، استقلال قائل باشند و معتقد به الوهیت و ربوبیت آنها باشند. درحالی که هیچ مسلمانی قائل به الوهیت و ربوبیت اولیا نیست و فقط خداوند را یگانه فاعل مستقل در امور می‌داند. (لایه‌جی، ۱۳۸۳: ۳۲۶؛ حسینی تهرانی، ۱۴۲۶: ۵ / ۵۷؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۵۷) خامساً: مراجعه به کتب روایی و تاریخی ثابت می‌کند که صحابه و تابعین توسل به دعای اولیا در برزخ داشتند. هنگامی که خبر رحلت پیامبر ﷺ به ابوبکر رسید، به خانه عایشه آمد و در کنار جنازه رسول خدا نشست، بُرد یمنی را از صورت حضرت برداشت، چهره حضرت را بوسید و گریست، و سپس خطاب به حضرت گفت: ای محمد! نزد پروردگارت، ما را یاد کن و ما را فراموش نکن. (بخاری، ۱۴۳۲: ۳ / ۷۸۹؛ زینی دحلان، ۱۴۲۱: ۳ / ۳۲۶) در این روایت، ابوبکر بعد از وفات رسول گرامی اسلام ﷺ به ایشان متوسل شدند و از حضرت درخواست دعا کردند.

دلیل دوم: توسل به دعای اولیا در برزخ شرک است؛ زیرا این کار شبیه اعمال بت‌پرست‌ها و درواقع عبادت غیرخداوند است. «توسل به انبیا و بندگان صالح خداوند بعد از مرگ آنها، از بزرگ‌ترین انواع شرک به خداوند متعال است ...» (ابن تیمیه، ۱۹۹۲: ۳۸؛ همو، ۱۴۲۱: ۱ / ۱۴۹)

پاسخ: برای روشن شدن حقیقت، ابتدا تفاوت توسل مسلمان‌ها به ارواح اولیا و توسل وثنی‌ها به بت‌ها بررسی می‌شود، و در ادامه مفهوم صحیح عبادت تبیین می‌گردد، تا واهی بودن اندیشه ایشان آشکار شود.

۱. متوسلین به اولیا، فقط خداوند را مستقلاً در فاعلیت می‌دانند و معتقدند، اگر اولیا حاجتشان را برآورده کنند، حتماً باید با اذن الهی باشد، و این سنت خداوند متعال است که امورات را به واسطه‌ها واگذار می‌کند. اما وثنی‌ها برای بت‌هایشان استقلال قائل بودند. «آنها هرچند خدا را خالق هستی می‌دانستند، ولی بت‌ها را به‌عنوان واسطه‌هایی تکوینی بین خود و خدا تقدیس می‌کردند و برای بت‌ها استقلال قائل بودند. اعتقاد داشتند، خداوند تدبیر موجودات زمینی را به اجرام آسمانی، فرشتگان، جنیان و موجودات مجرد وا گذاشته است.» (سبحانی، ۱۴۱۷ الف: ۲۸) و اینها فرزندان خداوند و واجد بخشی از حقیقت خدا هستند. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۵ / ۶۱)

۲. متوسلین به اولیا هرگز برای آنها الوهیت قائل نیستند، و هیچ احدی را جز خداوند شایسته پرستش نمی‌دانند. درحالی که بت‌پرست‌ها، بت‌ها را به‌جای خدا پرستش می‌کردند. (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۷ / ۲۲۷) بت‌پرست‌ها بر این باورند که: «عبادت مخصوص بت‌هاست و شأن خداوند اجل از آن است که بشر او را عبادت کند. بلکه باید مخلوقات بزرگ‌تر مانند روح آسمان‌ها، ستارگان و غیر اینها عبادت شوند.» (همان: ۲۶ / ۴۲۱) اینان معتقد بودند: «برای هر نوعی از انواع مخلوقات خدایانی هست، مانند خدای آسمان، خدای زمین و خدای دریا.» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۳ / ۲۵۱) از این رو ذات خداوند هیچ دخالتی در تدبیر عالم و شؤون آن ندارد، پس پرستش او بی‌معناست. علاوه‌براین، آنها توسل و شفاعت به بت‌ها را برای جلب منفعت و دفع ضرر در دنیا می‌دانستند، زیرا بت‌ها را موجوداتی قوی و مستقل در عالم، می‌دانستند. (همان: ۷ / ۹۸ - ۴۵) همچنین برای ادامه زندگی و بی‌دفاعی در محاصره بلاها و شرور، از یک‌سو به امید جلب منفعت، و از سوی دیگر به سبب ترس از قهر و غضب بت‌ها، که به‌گمان آنها بر حوادث دنیوی سلطه داشتند، برای دفع شر از خویش به پرستش بت‌ها روی آورده بودند. (همان: ۷ / ۷۷؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۱ / ۵۶۳) بر این اساس، توسل مسلمان‌ها به ارواح اولیا با توسل وثنی‌ها به بت‌ها، تفاوت جوهری دارد؛ زیرا مسلمان‌ها برای غیرخداوند هیچ استقلالی قائل نیستند، درحالی که بت‌پرست‌ها برای بت‌هایشان استقلال قائل هستند. مسلمان‌ها فقط خداوند را شایسته پرستش می‌دانند و غیرخدا را پرستش نمی‌کنند، ولی وثنی‌ها بت‌ها را پرستش می‌کنند.

۳. بعد از تبیین تفاوت توسل مسلمان‌ها به ارواح اولیا با توسل وثنی‌ها به بت‌ها، اکنون به بررسی مفهوم عبادت می‌پردازیم. ایشان عبادت را به‌معنای «تذلل، خضوع و خشوع» به همراه حبّ و دوست داشتن دانسته و در نتیجه هر نوع توسل، استعانت، استغاثه از غیرخدا را شرک تلقی کرده‌اند. (ابن تیمیه، ۱۴۲۱: ۱۰ / ۸۶؛ همو، ۱۳۸۹: ۴۴؛ همو، ۲۰۱۱: ۵ / ۱۵۴) درحالی که «تذلل، خضوع و خشوع» در مقابل غیر خداوند به همراه حبّ و دوست داشتن، اگر با اعتقاد به «الوهیت» مخضوع‌له باشد، عبادت غیرخدا و شرک محسوب می‌شود؛ اما اگر بدون اعتقاد به «الوهیت» باشد، صرفاً تعظیم و تکریم خواهد بود. مانند: سجده ملائکه در مقابل حضرت آدم ﷺ (بقره/ ۳۴) و سجده حضرت یعقوب و فرزندان او در مقابل یوسف ﷺ (یوسف/ ۱۰۰) که

تعظیم و تکریم محسوب می‌شود و به‌هیچ‌عنوان عبادت نیست. زیرا ملائکه اعتقادی به «الوهیت» حضرت آدم علیه السلام نداشتند. کما اینکه یعقوب و فرزندان او نیز الوهیتی برای حضرت یوسف علیه السلام قائل نبودند. براین‌اساس اگر عبادت را طبق تعریف ابن تیمیه به‌معنای تذلل، تواضع و فروتنی به‌همراه حبّ و دوست داشتن بدانیم، از یک‌سو باید بگوییم: خداوند فرشتگان را به شرک در عبادت دستور داده است و همه ملائکه مشرک هستند، و از سوی دیگر حضرت یعقوب علیه السلام به‌همراه همسر و فرزندان او در زمره مشرکان قرار خواهند گرفت؛ درحالی‌که یعقوب علیه السلام، پیامبر الهی و به‌اعتقاد همه مسلمانان از عصمت برخوردار است.

دلیل سوم: ایشان با تکیه بر حدیث نبوی «اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلاث: صدقة جاریة، او علم ینتفع به من بعده او ولد صالح یدعوه؛ آنگاه که انسان بمیرد، پرونده عمل او بسته می‌شود، جز در سه مورد: صدقه جاریه، دانشی که دیگران از آن بهره ببرند، فرزند شایسته‌ای که در حق او دعا کند.» موت را پایان عمل تلقی کرده و در نتیجه توسل و درخواست هرگونه عمل، اعم از دعا کردن یا برآورده کردن حاجت از جانب میت را بی‌پهلو، (همو، ۱۴۲۱: ۱ / ۲۴۵)

پاسخ: حدیث نبوی دلالت بر این دارد که تا انسان در این جهان هست، می‌تواند برای خویش اعمال نیک انجام بدهد، و از ثواب آنها بهره‌بردار، اما بعد از مرگ، از پاداش اعمال نیک بی‌بهره خواهد بود، مگر سه موردی که در زندگی دنیوی خویش پایه‌گذاری نموده است. بنابراین، معنای حدیث بسته شدن پرونده عمل صالح خود انسان است و هرگز ارتباطی به اینکه ارواح نمی‌توانند در حق دیگران دعا کنند، ندارد. به‌عبارت‌دیگر: حدیث دالّ بر قطع رابطه انسان میت با این عالم نیست، بلکه در مقام بیان آن است که انسان از اعمالی که ثواب بر آنها مترتب می‌گردد، منقطع می‌شود. یعنی انسان پس از مرگ (جز سه مورد مذکور در روایت) عملی که دارای پاداش باشد، ندارد؛ زیرا در این حدیث، انقطاع به عمل نسبت داده شده است، نه به انسان. «اذا مات ابن آدم انقطع عمله.» قرینه بر این مفاد، استثنای مواردی است که دائماً ثواب بر آنها مترتب می‌شود. (سبحانی، ۱۳۹۳: ۵۲؛ طاهری خرم‌آبادی، ۱۳۸۵: ۳۵) علاوه‌براین، وقتی قرآن به‌صراحت می‌فرماید: «شهدا دارای حیات و ادراک هستند»، (آل عمران / ۱۶۹) مسلماً پیامبران و اولیای خاص الهی، از حیات برتر و بالاتری برخوردار خواهند بود. کما اینکه مخاطب قرار دادن پیامبر در پایان نماز و گفتن «السَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ» دلالت بر وجود ارتباط میان انسان‌ها و روح مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌کند. اولاً: به‌دلیل اینکه پاسخ سلام واجب و ضروری است. ثانیاً: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مرگ، حیات و ادراک نداشته باشد، لازم می‌آید که بگوییم: همه مسلمان‌ها کار «لغو» انجام می‌دهند! در روایتی عایشه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند، که حضرت فرمودند: «حیاتی خیر لکم و مماتی خیر لکم، تُعرض علی اعمالکم، فان رایتُ شراً استغفرتُ لکم؛ حیات و وفات من برای شما خیر است. اعمال شما بر من عرضه می‌شود، اگر چنانچه شری در آن ببینم، برای شما استغفار و آمرزش طلب می‌کنم». (حلی، ۲۰۰۸: ۳ / ۴۸۶) از این حدیث نیز ارتباط رسول‌گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با این عالم استفاده می‌شود، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اعمال شما بر من عرضه می‌شود، اگر شما گناهی را مرتکب شوید، برای شما استغفار می‌کنم. ابن تیمیه، در جایی دیگر، حیات برزخی اولیا و توانایی آنها بر دعا را می‌پذیرد، اما در عین حال طلب دعا از آنها را موجب شرک می‌داند! «پیامبران و صالحان، هرچند در قبر زنده هستند و قادرند برای زنده‌ها دعا کنند و آثاری در این‌باره وارد شده است، ولی طلب دعا از آنها جایز نیست و موجب شرک می‌شود ... زیرا بعد از مرگ، تکلیف از آنها ساقط شده است.» (ابن تیمیه، ۱۴۲۱: ۱ / ۲۴۵ - ۲۳۰)

در مورد سخن پایانی ایشان چند نکته را یادآوری می‌کنیم: ۱. هیچ مسلمانی پیامبر صلی الله علیه و آله و یا ولی خدا را در برزخ، مکلف به پاسخ‌گویی به دعاها و درخواست‌های متوسلین نمی‌داند، که شما در مقام انکار برآمدید، بلکه توسل به ارواح آنها از این جهت است که آنها را مظهر رحمت، مودت و مغفرت می‌دانند. قرآن نبی‌گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِیْنَ» (انبیاء / ۱۰۷) «رحمت برای جهانیان»، دارای مقام شفاعت، «عَسَىٰ اَنْ یَّجْعَلَکَ رِبْکَ مَقَامًا مَّحْمُودًا؛ باشد که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند»، (اسراء / ۷۹) و اینکه اگر گنهکاران در پیشگاه پروردگار استغفار کنند و پیامبر هم برای آنان طلب مغفرت کند،

۱. شافعی همانند شیعه به وجوب سلام دادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز قائل است و بقیه فرق اسلامی به استحباب قائل‌اند. (سبحانی، ۱۴۱۷: ب: ۱۹۶)

خداوند آنها را مورد آمرزش قرار می‌دهد: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا؛ و اگر آنها هنگامی که به خود ستم کردند، پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند، و پیامبر (نبی) برای آنها طلب آمرزش می‌کرد، قطعاً خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند». (نساء / ۶۴) هیچ دلیلی وجود ندارد که باب مغفرت و فیض مواج الهی با مرگ پیامبر ﷺ مسدود شود. ۲. اگر واقعاً در پاسخ‌گویی، مسئله تکلیف معیار قرار گیرد، پس نباید انبیا و اولیا به سلام‌های ما پاسخ بدهند؛ و باید بپذیریم که همه مسلمان‌ها که به پیامبر سلام می‌دهند، کار لغو انجام می‌دهند. ۳. میان مکلف نبودن و شرک چه ملازمه‌ای وجود دارد که شما می‌گویید: چون انبیا و اولیا در برزخ مکلف نیستند، پس اگر کسی از آنها مطالبه‌ای داشته باشد، مشرک است؟! شرک زمانی به وجود می‌آید که فردی یا در خالقیت برای خداوند شریک قائل باشد، یا در ربوبیت برای کسی غیر از خداوند، استقلال قائل باشد و یا کسی غیر از خداوند را شایسته پرستش و عبادت بداند، درحالی که متوسلین به اولیا هیچ اعتقادی به این امور ندارند.

نقد و بررسی دلایل ابن تیمیه در مورد ممنوعیت توسل به جاه و مقام اولیا

ابن تیمیه توسل به جاه اولیا را به‌طور کلی، گاهی غیرمشروع معرفی می‌کند، به دلیل اینکه چنین توسلی از هیچ کدام از صحابه، تابعین و علما نقل نشده است. (ابن تیمیه، ۱۴۲۴: ۴۴) گاهی آن را بدعت معرفی می‌کند و می‌گوید: «چون روایتی در این زمینه نداریم». (همو، ۱۴۲۰: ۱۶۹ - ۱۶۵) و گاهی به‌صراحت این نوع توسل را علاوه بر بدعت بودن حرام معرفی می‌کند. اولاً: به دلیل اینکه اگر چنین توسلی مشروع بود، صحابه پیامبر که اعراف به دین خدا هستند، انجام می‌داند. ثانیاً: به دلیل اینکه این توسل، عبادت غیر خدا محسوب می‌شود. (همو، ۱۴۲۶: ۱۷۲) حاصل آنکه از نظر ایشان این نوع توسل بدعت، ممنوع و حرام است، اولاً: چون روایتی در این زمینه نداریم. ثانیاً: هیچ کدام از صحابه و تابعین چنین توسلی نداشتند. ثالثاً: این نوع توسل عبادت و پرستش غیر خداوند است.

پاسخ

دلایل ابن تیمیه در مورد ممنوعیت توسل به مقام و منزلت اولیا در دو محور بررسی می‌شود:

الف) این نوع توسل ممنوع است، به دلیل اینکه هیچ کدام از صحابه و تابعین توسل به جاه اولیا نداشتند و روایتی در این زمینه نداریم.

این دیدگاه از جهاتی قابل اشکال است: ۱. اینکه اصحاب و تابعین هرگز چنین توسلی نداشتند، برداشت و توجیه ایشان است. ۲. بر فرض که صحابه و تابعین به حق اولیا توسل نجسته باشند و یا حتی منع کرده باشند، عدم توسل آنها دلیل بر حرمت نمی‌شود؛ زیرا نظر شخصی صحابه و تابعین حجیت ندارد. ۳. ادعای ایشان مبنی بر نبودن روایت و عدم توسل صحابه و تابعین به جاه و مقام اولیا ادعایی واهی و بدون سند می‌باشد. زیرا، اولاً: از ابی سعید خدری نقل شده است که، رسول خدا ﷺ فرمودند: «من خرج من بيته الى الصلاة فقال: اللهم اني اسالك بحق السائلين عليك و اسالك بحق ممشي هذا... ان تعيذني من النار و ان تغفر ذنوبي انه لا يغفر الذنوب الا انت ...» هر کسی که از منزل خود برای نماز بیرون می‌آید، بگوید: خدایا از تو درخواست می‌کنم به حق سؤال‌کنندگان و به حق گام‌هایی که به‌سوی تو برمی‌دارم ... مرا از آتش بازدار و گناهان مرا ببخش؛ زیرا گناهان را جز تو کسی نمی‌بخشد ...». (ابن ماجه، ۱۴۲۰: ۱ / ۳۵۲؛ ابن حنبل، بی‌تا: ۳ / ۲۱؛ متقی هندی، ۱۳۹۹: ۱۵ / ۳۹۶) این روایت گواهی می‌دهد که انسان در مقام درخواست حاجت از خدا می‌تواند مقام انسان‌های صالح را واسطه خویش قرار دهد. جمله «بحق السائلين عليك» بر جواز توسل به صالحان دلالت دارد؛ زیرا سؤال‌کنندگان درگاه الهی از بندگان صالح خدا هستند که در این دعا خدا به حق آنها خوانده می‌شود. ثانیاً: وقتی که فاطمه بنت اسد از دنیا رفت، پیامبر ﷺ در کنار جسد ایشان قرار گرفت و فرمود: «اغفرتي فاطمة بنت اسد و وسع عليها مدخلها بحق نبيك و الانبياء الذين من قبلي؛ خدایا، مادرم فاطمه بنت اسد را ببخش و قبر را بر او گشاده ساز، به حق پیامبرت و پیامبرانی که پیش از من بوده‌اند». (سمهودی، ۱۴۰۱: ۳ / ۸۸۹؛ هیثمی، ۱۴۱۴: ۹ / ۲۵۷؛ طبرانی، ۱۴۰۶: ۲۴ / ۳۵۲) این دعا دلالت بر جواز توسل به مقام و

۱. در این حدیث «حق سالان» یعنی حقی که خداوند برای آنها در نظر گرفته، وسیله توسل قرار داده شده است. زیرا هر انسانی هر چند هم والامقام باشد، بر خدا حقی ندارد، مگر اینکه خداوند حقی به‌عنوان تفضل بر خود پذیرفته باشد. (سبحانی، ۱۳۹۳: ۶۶)

منزلت انبیاء زنده و مرده می‌کند، در مورد پیامبر ﷺ توسل به مقام نبی زنده و در مورد انبیاء قبل از ایشان، توسل به حق مردگان است. ثالثاً: عمر بن خطاب نقل می‌کند، که پیامبر ﷺ فرمود: «وقتی حضرت آدم ﷺ دچار خطا (ترک اولی) شد، عرض کرد: «یا رب اسالک بحق محمد آلا غفرت لی ...؛ خدا یا به حق محمد مرا ببخش». (ابن‌عساکر، ۱۴۲۱: ۷ / ۳۰۹؛ سمهودی، ۱۴۰۱: ۲ / ۲۲۱) این روایت به‌صراحت دلالت بر جواز توسل به حق پیامبر، قبل از ولادت و بعثت می‌کند، پس به‌طریق اولی بر جواز توسل به مقام حضرت بعد از بعثت حتی در برزخ، دلالت می‌کند. موضوع توسل به رسول خدا در برزخ امری مسلم است، همان‌گونه که آلوسی می‌نویسد: «منعی در جواز توسل به مقام و منزلت پیامبر ﷺ در برزخ، همانند دوران حیات ایشان نیست». (آلوسی، ۱۴۱۵: ۳ / ۲۹۷) با وجود این موارد، ادعای ابن‌تیمیه مبنی بر نبودن روایت و عدم توسل صحابه و تابعین به مقام و منزلت اولیا، ادعایی بدون دلیل می‌باشد.

ب) توسل به جاه و مقام اولیا، عبادت و پرستش غیر خداوند و از این رو ممنوع است. (ابن‌تیمیه، ۱۴۲۶: ۱۷۲) در این زمینه عرض می‌کنیم: هر چند در توسل یک نوع خضوع و تذلل نهفته است، اما هر خضوعی عبادت نیست. عبادت مشتمل بر دو رکن است: ۱. تواضع و تذلل ۲. اعتقاد به الوهیت، ربوبیت و استقلال مخصوع‌له. اگر این دو رکن با هم باشند، عبادت خواهد بود، اما اگر فقط رکن اول باشد، تعظیم و تکریم محسوب می‌شود، همانند: سجده فرشتگان در مقابل حضرت آدم و سجده یعقوب در مقابل حضرت یوسف ﷺ، که تعظیم و تکریم شمرده می‌شود، چون فاقد رکن دوم است. بر این اساس توسل به ارواح اولیا و به جاه و مقام آنها، هر چند مشتمل بر خضوع و خشوع می‌باشد، ولی عبادت نیست؛ چون در توسل اعتقاد به الوهیت، ربوبیت و استقلال اولیا وجود ندارد. «عبادت یعنی تواضع، فروتنی و تذلل با اعتقاد به الوهیت و ربوبیت موجودی که در برابر او اظهار خضوع می‌کنیم؛ یعنی او را آفریدگار، مدبر و فاعل کارهای خدایی، مانند: احیا (زنده کردن)، اِماتِه (میراندن)، مغفرت (بخشش گناهان)، رزق (روزی‌دادن) و ... به‌صورت مستقل و بدون کمک و اذن دیگران می‌دانیم». (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۲ / ۵۱۹)

تأثیر دیدگاه معرفتی ابن‌تیمیه در شرک و غیر مشروع دانستن توسل به ارواح

رویکرد معرفتی ایشان در شرک، بدعت و غیر مشروع دانستن توسل به ارواح تأثیرگذار بوده است. ایشان به‌لحاظ اینکه در حوزه روش‌شناسی کشف معارف دین نقل‌گرا هستند، توسل به دعای اولیا در برزخ را بدعت و غیر مشروع می‌دانند. به‌دلیل اینکه احدی از صحابه و تابعین به دعای آنها متوسل نشده‌اند. (ابن‌تیمیه، ۱۴۲۴: ۳۸؛ همو، ۱۴۲۱: ۱ / ۱۴۹؛ همو، ۱۹۹۲: ۲۵ - ۲۰) و توسل به جاه اولیا در برزخ را غیر مشروع معرفی می‌کند، به‌دلیل اینکه چنین توسلی از هیچ‌کدام از صحابه، تابعین و تابعین تابعین نقل نشده است. (همو، ۱۴۲۴: ۴۴) عدم استفاده از عقل در استنباط و استفاده از نقل بدون تحقیق و بررسی، او را در گرداب ظاهرگرایی فرو افکنده و باعث شده تا در حوزه صفات خبری به تجسیم و تشبیه گرفتار شود. به این دلیل که صحابه، تابعین و تابعین تابعین در این باره سکوت کرده‌اند. (همو، بی‌تا الف: ۲ / ۶۹۱) و در باب توسل به ارواح اولیا نیز در مواردی با استناد به ظواهر حکم به شرک می‌کند، به این دلیل که توسل به ارواح شبیه اعمال وثنی‌هاست، که به بت‌هایشان توسل می‌جستند. (همو، ۱۴۲۴: ۳۶)

بهره‌گرفتن از روش نقلی به‌صورت مطلق سبب شده که ایشان در دامن مشکلاتی همانند: «سلفی‌گرایی افراطی»، یعنی منحصر دانستن حد و مرز معارف دین در عملکرد سلف و معرفی کردن سنت آنها به‌عنوان یکی از منابع دین در کنار کتاب و سنت پیامبر ﷺ، (همو، بی‌تا الف: ۲ / ۶۹۳) و «ظاهرگرایی افراطی»، یعنی به‌ظاهر آیات و روایات بسنده کردن و از هرگونه تأویل، توجیه و دخیل دانستن عقل اجتناب نمودن، بیفتند. (همو، ۱۴۲۲: ۱ / ۲۷۰) به این دلیل که کسی از صحابه را نیافته که آیات و روایات را به غیر معنای ظاهریش توجیه و تأویل کرده باشد. (همو، ۱۴۲۱: ۱۵ / ۱۷۸)

نقد و بررسی

دیدگاه ابن‌تیمیه به‌لحاظ معرفتی از جهات مختلف قابل نقد است:

۱. کنار گذاشتن عقل و تکیه بر نقل به‌طور مطلق برای کشف معارف دین، رویکردی است که با قرآن منافات دارد. زیرا اولاً، قرآن در برخی آیات به‌صراحت انسان‌ها را به تدبیر و تعقل امر کرده است. (ممتحنه / ۱۰؛ حج / ۲۶) و «در بیش از سیصد آیه، مردم را به تفکر، تذکر و تعقل دعوت کرده یا به پیامبر استدلالی را برای اثبات حقی یا از بین بردن باطلی،

آمोخته است». (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۵ / ۲۵۶ - ۲۵۴) ثانیاً: قرآن در مواردی از روش عقلی برای کشف حقیقت استفاده می‌کند؛ چنان که برای اثبات توحید در خالقیت و ربوبیت می‌فرماید: «لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»؛ اگر در میان آسمان و زمین دو خدا وجود داشت، هر آینه نابود می‌شدند». (انبیاء / ۲۲) و در برخی آیات نیز فرجام تلخ پیروی نکردن از عقل را گوشزد می‌کند و می‌فرماید: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»؛ اگر گوش شنوا داشتیم و یا می‌اندیشیدیم، در میان جهنمیان نبودیم». (ملک / ۱۰) بنابراین عقل و نقل با یکدیگر و در عرض هم، به‌عنوان دو منبع معرفت‌شناسی، دین را تأمین می‌کنند.

۲. منحصر دانستن منابع شناخت معارف دین در قرآن، سنت رسول خدا، صحابه، و سلف صالح امت و مرجعیت علمی قائل شدن برای صحابه و تابعین مقبول نیست. (ابن تیمیه، ۱۴۲۱: ۱۳ / ۳۷۱) زیرا کسانی که از عصمت برخوردار نیستند و احتمال سهو و خطا در مورد آنها مطرح می‌شود، شأنت مرجعیت را ندارند. ارتداد برخی از صحابه (بخاری، ۱۴۳۲: ۱۲ / ۷۸۴) سهو و خطای برخی از آنها (غزالی، ۱۳۲۲: ۱ / ۲۶۰) و گرفتار شدن بعضی از آنها به ظلم، فسق، حسادت، لجاجت، طلب ریاست، سطنت، میل به لذت‌ها و شهوات (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۵ / ۳۱۱ - ۳۱۰) از جمله دلایل عدم شایستگی صحابه برای مرجعیت علمی است. علاوه‌براین اگر این سه نسل، همه واجب‌الاتباع هستند، اختلاف‌های میان آنها را چه باید کرد؟ عملکرد بد برخی از آنها را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

۳. ایشان برای ظواهر الفاظ به‌طور مطلق حجیت قائل هستند، و تأویل کلام برخلاف ظاهر را نمی‌پذیرند. (ابن تیمیه، بی تا ج: ۱ / ۲۹۱) او الفاظ را در همان معنای ظاهری به‌کار می‌برد و در مورد صفات خبری بر همان معنای ظاهری تأکید دارد و می‌نویسد: «روش شایسته این است که ما از ائمه هدی (سلف) پیروی کنیم، به این صورت که به هر چه خداوند خود را وصف کرده است، و یا پیامبر ﷺ او را به آن وصف کرده، ایمان بیاوریم و از کتاب و سنت خارج نشویم، و در این راه مسلک سلف را پیش بگیریم». (همو، بی تا ب: ۴۴) حجیت قائل شدن برای ظواهر به‌طور مطلق قابل پذیرش نیست؛ زیرا گاهی معنای ظاهری الفاظ با مفاهیم بدیهی دین در تعارضند در این موارد ناگزیر باید با توجه به قرائن و شواهد موجود، به تأویل و مجاز متوسل شد. تأویل و حمل الفاظ بر معنای مجازی منحصر به علماء شیعه نیست و در میان اهل سنت نیز عالمان کثیری هستند که به تأویل قائل شده‌اند. شوکانی در تفسیر بسیاری از آیات قرآن، الفاظ را به تأویل برده است. او «صعود» در آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ؛ سخنان پاکیزه به‌سوی او بالا می‌رود». (فاطر / ۱۰) را به «قبول عمل» از جانب خداوند، (شوکانی، ۱۴۲۱: ۴ / ۴۸۵) «مجییء» در آیه «وَجَاءَ رَيْكٌ؛ و فرمان پروردگارت». (فجر / ۲۲) را به «قضا و امر الهی»، (همان: ۵ / ۶۲۴) «معیت» در آیه «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ؛ و هر کجا باشید او با شماست» (حدید / ۴) را به «علم و قدرت خداوند»، (همان: ۲۳۶) تأویل برده است. نووی «نزول» در حدیث «يُنزَلُ رَبُّنَا كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا؛ هر شب پروردگار ما به آسمان دنیا فرود می‌آید»، را به «فرود آمدن رحمت الهی» تأویل برده، و می‌نویسد: «این قول مالک بن انس و جماعتی از سلف است». (نووی، ۱۴۲۱: ۳ / ۳۱) همچنین «ضحک» در حدیث «يَضْحَكُ اللَّهُ إِلَى رَجُلَيْنِ؛ خداوند به دو نفر می‌خندد» را به «رضایت و پاداش الهی»، (همان: ۷ / ۳۱) «بسط ید» در حدیث «إِنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ يَدَهُ بِالنَّهَارِ؛ خداوند در روز دستش را می‌گشاید» را به «قبول و پذیرش توبه» تأویل برده است. (همان: ۹ / ۶۷) ابن حجر نیز در موارد کثیری صفات الهی را برخلاف ظاهر تأویل برده است. ایشان در شرح حدیث «لِلَّهِ افْرَحُ بِتُوبَةِ الْعَبْدِ؛ خداوند از توبه بنده‌اش خشنود است»، می‌نویسد: «اطلاق فرح در مورد خداوند مجازی و به‌معنای رضایت الهی است، (ابن حجر، ۱۴۲۰: ۱۲ / ۳۸۵) کما اینکه واژه ضحک در حدیث «يَضْحَكُ اللَّهُ إِلَى رَجُلَيْنِ؛ خداوند به دو نفر می‌خندد» به‌معنای رضایت الهی دانسته و می‌گوید: «بخاری هم ضحک را به همین معنی به‌کار برده است». (همان: ۶ / ۱۲۴)

نتیجه

بررسی و فحص کامل ما را به این حقیقت رهنمون می‌کند که توسل به ارواح اولیا مشروع است، و دلایل متقنی از قرآن، سنت و سیره صحابه این موضوع را تأیید می‌کند. از این رو ادعای ابن تیمیه مبنی بر بدعت و شرک بودن توسل به ارواح با اشکالات فراوانی روبه‌رو است و مورد پذیرش نیست. کنار گذاشتن عقل و بهره گرفتن از روش نقلی به‌صورت مطلق، سبب

شده تا ابن تیمیه مسلمانها را تکفیر، و توسل به ارواح را بدعت و شرک معرفی کند و برای سلف مرجعیت علمی قائل شود! درحالی که از یک سو تکیه بر نقل مطلق برای کشف معارف دین، رویکردی است که با قرآن منافات دارد؛ زیرا قرآن در آیات کنیری انسانها را به تدبر و تعقل امر کرده است. از سوی دیگر حجیت قائل شدن برای ظواهر الفاظ به طور مطلق با مفاهیم بدیهی دین در تعارضند، و در این موارد ناگزیر باید با توجه به قرائن، به تأویل و مجاز متوسل شد. این موضوعی است که علاوه بر عالمان شیعه، جمع کثیری از علماء اهل سنت از جمله شوکانی، نووی و ابن حجر به آن قائل هستند. مرجعیت علمی قائل شدن برای صحابه نیز مقبول نیست، زیرا کسانی که از عصمت برخوردار نیستند و در مواردی گرفتار ارتداد، ظلم و فسق شدند، شأنیت مرجعیت را ندارند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، صبحی صالح، ۱۴۱۴ق، قم، انتشارات هجرت.
۳. آلوسی، محمود بن عبدالله، ۱۴۱۵ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ج ۳، بیروت، دار الکتب.
۴. ابن اثیر، عزالدین، ۱۴۱۹ق، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت، دار الفکر.
۵. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحیم، ۱۳۸۹ق، العبودیة، بیروت، المكتبة الاسلامیة.
۶. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحیم، ۱۴۱۲ق، مجموعة الرسائل والمسائل، تحقیق سید محمد رشید رضا، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۷. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحیم، ۱۴۲۱ق، مجموع الفتاوی، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطاء، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۸. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحیم، ۱۴۲۴ق، زیارة القبور و الاستنجاة بالمقبور، تحقیق شیخ علی احمد، عبد العال الطهاوی، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۹. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحیم، ۱۴۲۶ق، مجموع فیہ رسائل و قواعد، تحقیق علی بن عبدالعزیز بن علی الشبل، ریاض، مکتبة الرشد.
۱۰. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحیم، ۱۹۹۲م، التوسل والوسیلة، تحقیق شیخ ابراهیم رمضان، بیروت، دار الفکر.
۱۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحیم، ۲۰۱۱م، الفتاوی الکبری، بیروت، دار الکتب.
۱۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحیم، بی تا الف، اقتضاء الصراط المستقیم، محقق: ناصر بن عبدالکریم، ریاض، مکتبة الرشد.
۱۳. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحیم، بی تا ب، الاکلیل فی المتشابه و التأویل، اسکندریه، دار الایمان.
۱۴. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحیم، بی تا ج، الصفدیة، ریاض، دار الفضلیة.
۱۵. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ۱۴۲۰ق، فتح الباری شرح صحیح بخاری، بیروت، دار الفکر.
۱۶. ابن حنبل، احمد بن محمد، بی تا، مستند، بیروت، دار صادر.
۱۷. ابن عساکر، علی بن الحسین، ۱۴۲۱ق، تاریخ دمشق، تحقیق ابی عبدالله علی عاشور، بیروت، دار احیاء التراث.
۱۸. ابن قدامه، عبدالله بن احمد، بی تا، المعنی، بیروت، عالم الکتب.
۱۹. ابن ماجه، محمد بن یزید، ۱۴۲۰ق، سنن، بیروت، دار المعرفة.
۲۰. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، مصحح: جمال الدین میردامادی، بیروت، دار الفکر.
۲۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۴۳۲ق، صحیح، لیبی، دار المدار الاسلامی.
۲۲. ترمذی، محمد بن عیسی، ۱۴۰۸ق، سنن، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۲۳. تفتازانی، سعدالدین، ۱۴۰۹ق، شرح المقاصد، قم، الشریف الرضی.
۲۴. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۹، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم، اسراء.
۲۵. حسینی تهرانی، سید محمدحسین، ۱۴۲۶ق، امام شناسی، مشهد، علامه طباطبائی.
۲۶. حلبي، نورالدین، علی بن ابراهیم، ۲۰۰۸م، السیرة الحلبية، تحقیق محمد الخلیلی، بیروت، دار الکتب.
۲۷. حلبي، حسن بن یوسف، ۱۴۱۴ق، تذکرة الفقهاء، قم، آل البيت.
۲۸. زینی دحلان، احمد، ۱۴۲۱ق، السیرة النبویة، بی جا، دار الفکر.

۲۹. سبحانی، جعفر، ۱۳۹۳، تبرک، توسل، بدعت، قم، توحید.
۳۰. سبحانی، جعفر، ۱۴۱۷ق. ب، الوهابة فی المیزان، تهران، مؤسسه الفکر الاسلامی.
۳۱. سبحانی، جعفر، ۱۴۱۷ق. الف، الاسماء الثلاث، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۳۲. سمهودی، نورالدین علی بن احمد، ۱۴۰۱ق، وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی، بیروت، دار احیاء التراث.
۳۳. سید سابق، ۱۴۲۷ق، فقه السنّة، بیروت، المكتبة العصرية.
۳۴. شافعی، محمد بن ادریس، ۱۴۲۲ق، الام، بیروت، دار الفکر.
۳۵. شهید ثانی (عاملی)، زین الدین بن علی، ۱۴۱۳ق، مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة.
۳۶. شوکانی، محمد بن علی، ۱۴۲۱ق، فتح القدير، بیروت، دار الفکر.
۳۷. طاهری خرم آبادی، سید حسن، ۱۳۸۵، دعا و توسل، قم، بوستان کتاب.
۳۸. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۹۰، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه الاعلمی.
۳۹. طبرانی، سلیمان بن احمد، ۱۴۰۶ق، المعجم الكبير، بیروت، دار احیاء التراث.
۴۰. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۷ق، العدة فی اصول الدین، قم، محمدتقی علاقندیان.
۴۱. غزالی، ابی حامد، محمد بن محمد، ۱۳۲۲، المستصفی من علم الاصول، مصر، دار صادر.
۴۲. فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، التفسیر الكبير (مفاتیح الغیب)، بیروت، دار احیاء التراث.
۴۳. کاظمی خراسانی، محمدعلی، ۱۳۷۶، تقریرات درس، محمد حسین نائینی، قم، جامعه مدرسین.
۴۴. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۲۹ق، کافی، قم، دار الحدیث.
۴۵. لاهیجی، فیاض، ۱۳۸۳، گوهر مراد، تهران، نشر سایه.
۴۶. ماوردی، ابی الحسن علی بن محمد بن حبیب، ۱۴۱۹ق، الحاوی الكبير، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۴۷. متقی هندی، علاءالدین علی، ۱۳۹۹ق، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، بیروت، مؤسسه الرسالة.
۴۸. محقق کرکی، علی بن الحسین، ۱۴۱۴ق، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم، آل البيت.
۴۹. مفید، محمد بن نعمان، ۱۴۱۴ق، تصحیح اعتقادات امامیه، قم، کنگره شیخ مفید.
۵۰. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۱، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب.
۵۱. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۶، آیات ولایت در قرآن، قم، نسل جوان.
۵۲. ملکی اصفهانی، مجتبی، ۱۳۹۰، فرهنگ اصطلاحات اصول، قم، مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی.
۵۳. نووی، ابی زکریا یحیی بن شرف، ۱۴۲۱ق، شرح صحیح مسلم، بیروت، دار الفکر.
۵۴. نووی، ابی زکریا یحیی بن شرف، بی تا، المجموع شرح المهدب، قاهره، المكتبة التوفیقة.
۵۵. نیشابوری، مسلم بن حجاج، ۱۴۱۷ق، صحیح مسلم، تحقیق زکریا بن شرف النووی، بیروت، دار الفکر.
۵۶. هیشمی، نورالدین علی بن ابی بکر، ۱۴۱۴ق، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، تحقیق محمد عبدالله الدرویش، بیروت، دار الفکر.

